

جمهوری آدم‌گش اسلامی، سحرگاه روز یک‌شنبه، نوزدهم اردیبهشت ۱۳۸۹، برابر با نهم ماه مه ۲۰۱۰، پنج زندانی سیاسی را در زندان اوین به دار کشید.

بر اساس گزارش‌های منتشره، در سحرگاه این روز خون گرفته، حکم اعدام فرزاد کمانگر، شیرین علم‌هولی، علی حیدریان، فرهاد و کیلی و مهدی اسلامیان، به جرم عضویت در «گروهک‌های ضد انقلاب» و «اقدامات تروریستی علیه امنیت ملی»، به اجرا درآمد. هراس مرگ‌بار جمهوری آدم‌گش اسلامی، این بار نیز - چونان بارهای دیگر - از مبارزه‌ی مردمان جان به لب رسیده علیه ستم و استثمار، علیه فقر و فلاکت، و علیه همه‌ی آن مصائب رنج‌آوری است، که نظم سرمایه و وجود منحوس وی بر زندگی و سرنوشت مردمان در ایران تحمیل کرده است. فرزاد، شیرین، علی، فرهاد و مهدی به چوبه‌ی دار کشیده شدند، تا جمهوری آدم‌گش اسلامی، هراس مرگ‌بار خود را در جان مردمان معترض بریزد؛ تا آن‌ها را بترساند و از مبارزه علیه نظم سرمایه و وجود منحوس خود باز دارد؛ غافل از این که، میل و غریزه‌ی انسانی به آزادی، و به برخورداری از همه‌ی امکانات در خور یک زندگی شایسته و بایسته، از پس هر کشتار، قوی‌تر سر بر می‌آورد و سرانجام طومار نظم سرمایه و جمهوری آدم‌گش آن را در هم می‌پیچد. قتل این عزیزان، اما، تنها متوجه جمهوری اسلامی سرمایه نیست. همه‌ی آن جریانات و افرادی، که در تحکیم این رژیم، در طرف‌داری از این یا آن جناح وی، در جلو گرفتن از مبارزه‌ی هم‌بسته و سراسری کارگران و محرومان جامعه علیه کلیت آن، کوشیده‌اند؛ در ایجاد این اوضاع جهنمی، این کشتار، و همه‌ی آن مصائبی که زندگی این مردمان را در چنگال خونین خود گرفته است، شریک‌اند و مجرم. این مختصر را نمی‌توان پایان داد، جز آن که درباره‌ی فرزاد کمانگر هم نوشت. او معلم بود؛ اما نه تنها معلم فرزندان ما، که معلم همه‌ی ما. او مدرس عشق و انسانیت بود؛ اما نه تنها به فرزندان ما، که به همه‌ی ما. نامه‌های او، که از فراز دیوارهای سخت و سنگین زندان، به دست ما می‌رسید، به دل‌هامان، امید می‌داد و به مبارزه‌مان، انگیزه. فرزاد، انسان بود و کارگر، و به همین گونه هم باید در خاطره‌ها ثبت شود: انسان کارگر. نوشته‌ی زیر، نشانی از تعلق طبقاتی این معلم جوان است.

دلایل اساسی ضعف جنبش کارگری

فرزاد کمانگر

از این به بعد، بخش‌هایی نه چندان کم از کارگران (فکری و بدنی) از کارخانه‌ها اخراج و به نیروی ذخیره‌ی خفته‌ی کار در کشور پیوستند. اما قضیه به این جا ختم نشد، بلکه از این جا تازه آغاز گشت (بیکارسازی و اخراج صاحبان سرمایه، چنان گام به جلو نهاد که در پایان سال ۱۳۸۴ و آغاز سال ۱۳۸۵، قریب به ۵/۳ میلیون نفر و آمارهای غیررسمی میزان بیکاری را هفت میلیون نفر اعلام کردند، هفته‌نامه‌ی «گرفتو»، چهارشنبه اول آذر ۱۳۸۵).

سیاست خصوصی‌سازی در ایران، بعد وسیع‌تر نظام سرمایه‌داری در کشور بود. به عنوان مثال، دو مجلس پنجم و ششم قوانینی را تصویب کردند، که صاحبان سرمایه با آغوش باز از آن استقبال کردند.

طبق قانون هشتم اسفند ۱۳۷۸ مجلس، کارگاه‌ها و مکان‌هایی که تعداد کارگانش کم‌تر از پنج نفر بود را از لیست کارگاه‌های مشمول قوانین اداره‌ی کار، هم چون مرخصی، ساعات کار، بیمه و... خارج ساخت.

این قانون باز هم بر طیف یاغی‌گری جریان سرمایه‌داری ناموزون در کشور افزود. سرمایه‌دارانی که تعداد کارگران آن‌ها ده نفر بود، تا بدان جا تحریک شدند که بین کارگاه خود دیوار بکشند و آن را به دو کارگاه جداگانه

آن را گنش طبیعت و اقتضای اقتصاد موجود برای بقای نسل‌ها و پویایی اقتصاد می‌دانند و حاکمیت ابدی را حق مسلم خود می‌دانند؛ و در مقابل، طبقه‌ی کارگر، زمانی که انواع نابرابری‌ها و استثمار حاکم بر خود را درک و آن را به خودآگاهی سیاسی بکشاند، این جاست که این طبقه با ارجاع به مبارزه‌ی طبقاتی به خود موجودیت می‌بخشد.

در این مقاله سعی بر آن است، تا آن‌جا که می‌توانیم تحلیلی از نقاط ضعف اساسی کارگران ارائه کرده و آن چه که موتور محرک جنبش حق‌خواهانه‌ی کارگران را به‌گندی به تحرک وامی‌دارد، مورد نقد قرار دهیم.

طبقه‌ی کارگر در ایران با همان معضلاتی روبروست، که دیگر کارگران در سراسر دنیا با آن دست به‌گریبانند. اما این مشکلات، به علت تعریف نشدن نوع نظام سرمایه‌داری در ایران، بسیار عمیق‌تر و بحرانی‌تر است.

یورش همه‌جانبه‌ی سرمایه‌ی این بار در ایران، و به صورت وسیعی، به سفره‌های خالی کارگران انجام می‌گیرد. از دوران دولت سازندگی، ۱۳۶۸، به این طرف، دولت با اعمال سیاست‌هایی هم‌چون تعدیل نیروی کار، پتانسیل و ماشین خفته‌ی سرمایه و قوانین‌اش را در کشور به جریان انداخت.

با توجه به بحث‌هایی که در خصوص ویژگی‌های حقوق کار وجود دارد، در تعریف حقوق کار، حقوق‌دانان کشورهای صنعتی این رشته از حقوق را آشکارا عرصه‌ی دخالت و تاثیر عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، دینی، ایدئولوژیک و اجتماعی می‌دانند؛ در تحلیل جامعه‌شناختی آن، حقوق کار را جزو حقوق روستایی، حقوق تاملین اجتماعی، حقوق اقتصادی و حمایت از مصرف‌کننده دانسته‌اند؛ اما با سیری آگاهانه و رجوع به تاریخ طبقاتی تا امروز، در می‌یابیم که این طبقه‌بندی‌ها در واقع گونه‌ای از آنتاگونیسم و تخاصم طبقاتی حاکمه با طبقه‌ی کارگران یا نیروهای مولد جامعه است، که تضادهایی را که در سطوح پنهان اقتصادی و اجتماعی همواره وجود داشته و هر دو گروه را به ارجاع به مبارزات طبقاتی کشانده است.

بورژوازی خود را مالک ابزار تولید دانسته و کارگران را هم‌چون ماشین کاری خواهد دید، که نیروی کارشان را در ازای دست‌مزد خواهند فروخت و رفاه و امنیت را حق مسلم خود دانسته و در برابر هر اعتراضی با توجه به فرهنگ موجود در جامعه، نوع عقاید و ایدئولوژی‌های مختلف جامعه و... تفاسیر مختلفی را برای این نوع از زندگی تعریف و

تقسیم کنند. اما همان طور که در بالا در تعریف کارگر اشاره شد، بسیاری از کارگران با تصویب این قوانین (کارگرانی هم چون شاگردان خیاطی‌ها، مکانیک‌ها، صاف‌کاری‌ها و...) را از حقوق طبیعی خود محروم ساخت و بدون پشتوانه بودن آن‌ها، مجبورشان می‌ساخت با کارفرما توافق کنند که حاصل این توافق باز به نفع صاحبان سرمایه تمام می‌شد. بسیاری از کارگران کارگاه‌های ما، آرزوی یک روز تعطیل و استراحت و تفریح و در آغوش خانواده‌شان (بودن) را فقط با خود یدک می‌کشند. و این‌ها همه دست به دست هم می‌دهند، تا صاحبان سرمایه معضلاتی را از قبیل کاهش دست‌مزد (در برابر تورم بالا)، بیکارسازی و بیش‌تر شدن پتانسیل بیکار جامعه، و رشد مسایلی از قبیل اعتیاد و فحشا و... در جامعه به طور مستقیم و یا غیرمستقیم را افزایش دهند.

از دلایل دیگر که می‌توان در استعمار این طبقه از جامعه نام برد، عدم وجود تشکلهای سندیکاهای کارگری یا کم بودن آن‌هاست. نبود تشکلهای سندیکاهای آزاد کارگری به عنوان ابزار و کانالی برای رفع موانع و مشکلات موجود در مسیر بهبود زندگی کارگران، یکی از مشکلات اساسی کارگران جامعه‌ی ماست.

همان گونه که اشاره خواهد گردید، چنین تشکلهایی در قانون کار ایران و الحاقیه‌های آن دارای تعریف و قالبی مشخص بوده، که انحصار مدیریت آن نیز همواره در اختیار افراد و نمایندگان به اصطلاح خودی بوده و توانایی‌های این تشکلهای محدود در خواست‌های حاکمیت محدود مانده است. در کنار این مسأله، سندیکاها و تشکلهای آزاد و مستقل کارگری نیز اگر وجود داشته باشد، همواره سرکوب گشته و با فعالین کارگری نیز به شیوه‌ای ناعادلانه و غیرقانونی برخورد می‌گردد (همانند برخورد با کارگران معترض شرکت واحد تهران و یا فعالین کارگری دستگیرشده در سقز).

طبق تبصره‌ی چهار ماده‌ی ۱۳۱، فصل ششم قانون کار، کارگران حق دارند که از سه مورد تعیین شده در قانون کار:

- شورای اسلامی کار؛ - انجمن صنفی، - نماینده‌ی کارگران،

استفاده کرده و این قانون هیچ تشکل دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد. این در حالی است، که ایران با امضای دو سندنامه‌ی ۸۷ و ۹۷ (تشکیل سندیکاهای کارگری، حق تحصن و اعتصاب و...) سازمان جهانی کار را به رسمیت شناخته و این دو مورد در تضاد با هم دیگرند.

طبقه‌ی کارگر از درون نیز دچار یک سری مشکلات و نارسایی‌هاست، که از آن جمله می‌توان نفرت درونی این طبقه از هم‌دیگر به جای هم‌بستگی با هم را اشاره کرد. بسیاری از کارگران با واژه‌ی زیرآب‌زنی، بد و بیراه گفتن نزد کارفرما و... آشناوند، که این‌ها هم از سیستم به داخل فرهنگ کاری کارگر رسوخ کرده است. یا از معضلاتی از قبیل ناسیونالیسم‌ها در تشدید این نفرت، در یک سری مشاغل که در آن تعدد قومیتی (مانند کارهای ساختمانی) را داریم، می‌توان نام برد.

از عوامل دیگر، که مانع بهبود وضعیت معیشتی کارگران و از نقاط ضعف اساسی جنبش کارگری است، شکل نگرش فرهنگ اعتراض همگانی به وضعیت نامطلوب جامعه است. جامعه‌ی ایرانی، ویژگی‌های خاص خود را دارد. در جامعه‌ی ما، فرهنگ حاکم همان فرهنگ دینی است. در این فرهنگ، گاه حق اعتراض برای فرد و جامعه به رسمیت شناخته شده و گاه هیچ جایگاهی برای اعتراض فرد و اجتماع قایل نمی‌گردد.

ساختارهای قدرت در جامعه‌ی ما، همان ساختارهای دولتی و مذهبی می‌باشد که در این نوع ساختار، مذهب به شکل ایدئولوژی و زبان رسمی حاکمیت است، که مورد مقبول خانواده‌ها و توده‌ی جامعه است. آن چه که مسلم است، حاکمیت مروج و مدافع این فرهنگ بوده؛ چرا که می‌تواند با این فرهنگ، قدرت خود را به حوزه‌های مختلف کشانیده، بدون آن که قدرت و یا عامل بازدارنده‌ای در مقابل آن قرار داشته و در عین حال از پشتیبانی فرهنگ حاکم، که همان ایدئولوژی مورد بحث بود، نیز برخوردار است. اعتراض نکردن و تابعیت از آن چه که حاکمیت انجام می‌دهد، از آن جایی که از پشتوانه‌ی عاملی به نام مذهب برخوردار بوده است، و نهادینه شدن مذهب و آن چه که پیرامون است را به عنوان امری مقدس و فارغ از خطا دانسته و این فرهنگ را به وسیله‌ی امتیازهای حاکمیت از قبیل رسانه‌ها، آموزش و پرورش، دانشگاه و... در اجتماع نهادینه می‌کند.

خانواده نیز به عنوان یکی از زیرساخت‌های قدرت این جامعه، که در آن قدرت در دست پدر تجلی می‌یابد و به ترویج و تقویت این نوع فرهنگ می‌پردازد، و کارکرد این حالت تسلسل میان ساختارهای مختلف اجتماع (حاکمیت، مذهب و...) و تقویت و نهادینه گشتن هر چه بیش‌تر فرهنگ سکوت و خاموشی در برابر نابرابری‌هایی که کارگر و افراد جامعه آن را

سرنوشت و قضا و قدر خود دانسته، می‌انجامد. نتیجه آن چنان می‌شود، که افراد جامعه و به تبع کارگران و طبقه‌ی زیردست، در قبال نقص کوچک‌ترین و اساسی‌ترین موارد نیز زبان به سکوت برگزیده و به وضعیت موجود تن در می‌دهند.

یکی از عوامل دیگر را که می‌توان آن را یکی از دلایل عدم تحرک کارگران در خواست حقوق مدنی آن‌ها دانست، نداشتن اراده‌ی جمعی و تصمیم‌تجمعی و تلاش برای راه‌اندازی مجامع عمومی کارگری و اتحادیه‌های کارگری در صحن کارخانه‌ها و محل کارشان بود.

مجامع و اتحادیه‌های عمومی کارگری، متمرکز کردن قدرت انفرادی کارگران، یک پارچه کردن خواست‌های مدنی کارگران، تلاش برای به کرسی نشاندن خواست‌های اتحادیه، و ابلاغ خواست‌ها به کارفرما و طبقات حاکم می‌باشد. موضوع مطالعه و بحث این تشکلهای به عنوان یک تشکل کارگری مدافع حقوق کارگران در برابر بهره‌کشی سرمایه‌داران و تجمع ثروت مجازی به طور روزافزون در یک قطب از جامعه و افزایش فقر در سوی دیگر این جامعه می‌باشد. نتیجتاً باید بیان کنیم، که تشکلهای کارگری یک رکن اساسی و درست‌ترین روش درخواست خواست‌های جمعی می‌باشد و پیش‌روی و دست یافتن در این تخاصم، بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده‌های طبقه‌ی کارگر مقدور نیست.

این طبقه همواره از تشکلهای توده‌ای و علنی، که حق مسلم و طبیعی هر کارگری می‌باشد، محروم بوده و فقدان این تشکلهای هم امروز یک ضعف اساسی این جنبش علیه طبقه‌ی استعمارگر است. پس می‌توان این طور بیان کرد، که شرط اساسی برای پیش‌روی و دست یافتن به خواست‌های کارگران، برپایی تشکلهای مستقل کارگری و اتحاد همه جانبه‌ی این تشکلهای و تلاش برای سازمان‌دهی بیش‌تر و بسیج توده‌ای این طبقه از جامعه می‌باشد.

پس این تشکل باید شعار و سیاست عمومی و اصلی‌اش را در سازمان‌دهی توده‌ای، تبلیغ و شناساندن شورای کارگری، و در مسیر درست هدایت کردن جنبش کارگری (قرار دهد) و برای منظم کردن شوراهای کارگری یا مجمع عمومی، مستمرا فعالیت (کرده) و مجامع عمومی را به عنوان تربیون واقعی کارگران در جامعه، به کارفرما بشناساند.

بیست و یکم آبان ۱۳۸۶